

تلاش  
دقیق

ویژه  
جلد  
الاحمد

شماره ۴

دوره جدید - مهر ماه هزار و سیصد و چهل و سه - ۴۰ ریال

# اندیشه ادبیت

ویژه‌ی پژوهش‌های اجتماعی، ادبیات و هنرها  
دوره‌ی پنجم — شماره‌ی چهارم

## ویژه‌ی جلال آل احمد

۳۴۴	دکتر سیمین دانشور	شهرمن جلال
۳۵۱	م. آزاد	نسترن‌های همسایه و قصه‌ی قصه‌گو
۳۶۲	آل احمد - جمالزاده	دو نامه
۳۷۴	جلال آل احمد	سکها و کرگها
۳۸۰	جلال آل احمد	ولایت اسرائیل

۳۸۷	—	گفت و گو با جلال آل احمد
۴۰۹	فرامر زخمیری	دراقلیم نشر جلال آل احمد
۴۲۰	دکتر ناصر وثوقی	از اورازان تا خارگ
۴۳۱	دکتر ناصر وثوقی	جهان بینی و پیامش
۴۴۹	آیدین آغداشلو	نگاهی دوباره به تاریخ
۴۶۵	محمود کیانوش	آل احمد در داستان‌های کوتاهش
۴۸۵	سیروس طاهباز	آل احمد در داستان‌های کوتاهش
۴۹۰	شمیم بهار	مدیر مدرسه و نون و القلم و جلال آل احمد
۵۰۵	علی گلستانه	هشت طرح

## نقد و بررسی

۵۱۴	وثوقی - خمیری - فرسی	کتاب‌گزاری
۵۳۶	آیدین آغداشلو	نقاشی

## دارنده‌ی امتیاز و ویراستار: دکتر ناصر وثوقی

پژوهش‌های اجتماعی  
با نظر: ناصر وثوقی  
ادبیات و هنرها  
با نظر: شمیم بهار  
تنظیم صفحه‌ها و طرح‌ها  
با نظر: آیدین آغداشلو

تلفن: ۶۶۶۱۵ - حساب بانک مرکز: ۴۷۵۰۸ - اشتراك ( برای ده شماره ) ۲۰۰ ریال  
نشانی: شماره‌ی ۳۴، کوچه‌ی خاجو، خیابان رازی، تهران، ایران

« اندیشه و هنر » تیول کسی نیست: تنفسگاه آزاد همه‌ی کسانی ست که به هوایی پاک نیازی اصیل دارند. انگاره‌های داوریمان در کار شعرها، حکایت‌ها، نمایش‌ها و پژوهش‌هایی که بما سپرده میشوند، نه پسندهای باب‌رواست و نه خوش‌داشت‌های هوا آمیز: به‌اثر می‌اندیشیم و ارزش‌های ذاتی‌ی مستور در آن. از این‌رو اگر نتوانیم، یا نگذارند بتوانیم، نوشته‌ی رابزبان فارسی بسپاریم اصل نوشته‌را، اگر صاحب‌اثر پاکتی نشانی نوشته و تمبر خورده‌همراه آن کرده‌باشد، با توضیحی در علت معذوریت، با و باز خواهیم گرداند.

# ولایت اسرائیل

## پیش در آمد

«ولایت» میگویم بدو معنی . اول اینکه حکومت یهود در آن سر زمین فلسطین نوعی «ولایت» است و نه دولت . حکومت اولیاء جدید بنی اسرائیل است بر ارض موعود . نه حکومت ساکنان فلسطین بر فلسطین . و نخستین تضاد ناشی از حضور حکومت اسرائیل همین است که بیاید . ملتی یا قومی یا پیروان دینی یا بازماندگان آن دوازده سبط — بهر تعبیر که میخواهید — در طول تاریخ و سنت و اساطیر در بدریها کشیده و آرزوها در دل پخته تا عاقبت بصورتی نه چنین آرزویی ، و در سر زمینی نه چندان فراخواننده، و «موعود» مستقر شده . بجزر زمانه یا بالزام سیاست یا بروشن بینی اولیاء یا بحکم اقتصاد و سرمایه گذاری بی دغدغه . که یک بیک را خواهم رسید . و اکنون اگر نه جرأت قیاسی با ابراهیم خلیل و داود و سلیمان و موسی علیهم السلام باشد — بهر صورت رجال سیاست امروز اسرائیل را براحتی میتوان اگر نه از انبیا — اولیا خواند و مقایسه شان کرد با آن الباقی صدوبیست و چهار هزار پیغمبر اسرائیل که ما از میان همه شان یخه «جرجیس» را گرفته ایم و از نمونه معجزه های بوقوع نپیوسته را قصد کرده ایم . و اینک معجزه بوقوع پیوسته است و بی هیچ لافی در غربتی. نه «بن گوریون» دست کمی از «ادریس» دارد و نه «موشه دایان» از «یوآب» . و این اولیاء جدید هر یک با نبوات خود و دست کم باروشن بینی های خود در سر زمین فلسطین ولایتی ساخته اند دعوت کننده همه بنی اسرائیل که دو میلیون شان در نیویورکند و هشت میلیون دیگرشان در دیگر نقاط عالم . و مهمترین نکته در بوقوع پیوستن معجزه اینکه ولایت اسرائیل با دو میلیون و اندی ساکنان سرزمین تنگ و دراز خود ، چه بخواهد چه نخواهد ، اکنون دارد بنام همه دوازده میلیون یهودیانی که در عالم متفرق اند حکم میراند و عمل میکند . اگر تنها یک مثال بعنوان نمونه کافیت از محاکمه «آیسمن» یادی کنیم که ایادی اسرائیل او را در آمریکای جنوبی گرفتار کردند و به اسرائیل آوردند، و محاکمه اش کردند و کشتند و خاکسترش را نیز بآب

دادند و تازه این همه بنام آن‌شش ملیون یهودی که در داغگاه‌های اروپای خوره گرفته به فاشیسم قربانی شده بودند در سالها پیش از استقرار ولایت اسرائیل و در متن مقررات حکومتی که امروز خود آلمانها نیز از یادآوری نامش و رسوم و آدابش شرم دارند . معجزه اینرا میگویم . امری خلاف عرف و عادت . عرف قوانین بین المللی ، عادت حکومت ها که حتی اگر «تروتسکی» را در مکزیك سر به نیست میکنند بضرط چکش تروریستی است متعصب و همان در محل کارش را میسازند . حتی بعلت وقوع چنان امری شده نیز چاره‌ای نیست جز اینکه اسرائیل را ولایتی بدانیم و اداره کنندگانش را اولیا - که بنام چیزی برتر از اعلامیه حقوق بشر گام میزنند . گویی هوایی از «یهوه» در سرایشان است و آن نبوت - ها ... که موسی تا قتل نفس نکرد و سر به بیابان نگذاشت داغ پیامبری را برسینه خود نیافت . ولایت اسرائیل گفتم ، این بیک معنی :

دوم باین معنی که سرزمین فعلی اسرائیل بهر صورت چیزی شبیه یک مملکت نیست . اگر از مملکت آن مفهومی را میتوان داشت که ما داریم . چیزی شبیه قاره‌ای . ولایت اسرائیل یک وجب خاک است . چیزی در حدود ولایت ساوه . کمتر از ۸ هزار میل مربع . وجه سخت جانست . و اگر موسی علیه السلام میدانست که قوم را بچه سنگلاخی رهنمون است و «اردن» چه مسخره ظریفی از «نیل» است هرگز بر آن دیارانگ «ارض موعود» نمی نهاد و قوم را اینهمه سالیان در تب و تاب نمی نهاد . اما در دنیایی که ما داریم - با مملکت‌های یک وجبی اما معتبری همچون سوئیس و دانمارک و ایسلند و قطر و کویت و امیرنشین موناکو - همین یک وجب خاک اسرائیل در حوالی دسترس پذیر ما که گوشه‌ای از شرقیم همچون مثنی روی میز «هلال خضیب» هم منشاء قدرتی است و بهمین علت منشاء خطری . قدرت و خطر باین اعتبار که تا چگونه بدنیا بنگری . اگر از دریچه چشم سیاستمداران عرب بنگری مبنای خطری است از برای حصول یک پارچگی خلافت اسامی که بسیار کسان از پس مرگ عثمانی خوابش رادیده اند . اما اگر از دریچه چشم یک شرقی بنگری که منم - خالی از تعصب و غلو و کینه - و نگران آینده شرقی که یکسرش «تل ابوب» است و سر دیگرش «توکیو» - و همین شرق است که محل حوادث آینده است و امیددنیای خسته از غرب و غرب زدگی است ، در چشم این شرقی اسرائیل با همه معایش و با همه تضادهایی که در درون نهفته دارد ، مبنای قدرتی است . و قدم اول است بعنوان نوید آینده‌ای که دیگر نه چندان دور است .

من باین دو معنی اسرائیل را «ولایت» میخوانم . و درین دفتر کوششی خواهم کرد تا آنچه را ازین ولایت شناخته‌ام بازگو کنم . نه بقصد تبلیغی و نه بعنوان پاداش سوری که در آن ولایت خورده‌ام ... و نه بعنوان سفر نامه‌ای یا تقبیح نامه‌ای . بلکه تنها باین عنوان تا بدانید که صاحب قلمی ازین سوی عالم - و فارسی زبان - در مقابل واقعیتی که حکومت جدید بنی اسرائیل است بر گوشه‌ای از شرق چه وضعی دارد و چه حرف و سخنی و چه اماها .

اما بصراحت و در همین اول کار بگویم که صرف نظر از سنت و اساطیر و آن وعده وعید دراز و صرف نظر ازینکه چه شد تا حکومت اسرائیل در آن ولایت مستقر شد که کار تاریخ نویسان است ، حکومت اسرائیل با وضعی که فعلا دارد از نظر من شرقی از طرفی سرپل مطمئنی است برای سرمایه گذاری غرب که پس از جنگ دوم بصورتی دیگر و بلباسی دیگر در شرق

نمودار شده است و من با این قسمت اسرائیل بگومگوی فراوان دارم و بعد هم تجسم خشن کفاره گناہانی است که هم در آن سالهای جنگ فاشیست‌ها در «داخو» و «بوخن والد» و دیگر داغگاهها مرتکب شدند. درست توجه کنید که گناہی است و غربی مرتکب شده است و من شرقی کفاره میدهم. و سرمایه‌ای است که غربی صادر میکند و من شرقی پایگاه میدهم. درین مورد نیز حرف و سخن‌ها دارم. و درین همه اگر راستش را بخواهیم مسیحیت حجابی از اسرائیل میان خود و عالم اسلام کشیده است تا من خطر اصلی را نبینم. سراع‌راب این چنین است که گرم شده. با اعراب هم حرف و سخن‌ها دارم. درست است که آوارگان فلسطین همچون گوی دم چوگان سیاستمداران عرب سالها است که بطفیلی‌گری خو کرده‌اند اما درست توجه کنید که همین آواره فلسطینی اکنون بیش از ده سالی است که دارد کفاره گناہی را میدهد که دیگری در آن بلخ جهنمی کرده است. از استخوان پاره‌های ولایت عثمانی این تکه آخر - این فلسطین - که بعنوان لقمه خوش بحال دهنم کناری نهاده شده بود اکنون همچون گریز بر سر سفره میان خلیج فارس ورود نیل نشسته است.

آیا همچون مترسکی تا هیچ دستی پا از گلیم بشقاب خود دراز نکند؟  
و من حتی کمی دورتر میروم و میگویم که اگر روزگاری حکومت اسرائیل از میان برخیزد رهبران عرب دیگر بچه چیز متوسل خواهند شد بعنوان تنها مانع وحدت اعراب ۱ و آیا مگر نه این است که همین حضور اسرائیل و ترسی که از آن در دل اعراب ساخته‌اند علت وحدتهای حقیر و یکپارچگی‌های داخلی مرزداران این سوی عالم است؟

نکته دیگر اینکه من گرچه درین شهید نمائی از حد گذشته یهودیان بخاطر آن کشتار جنگ آنطرف سکه فاشیسم را میبینم و تکیه بر نژاد پرستی را که بجای خود بیاید اما اینرا هم میبینم که اگر قرار است پایگاه باشی از اسرائیل بیاموز که خود را چه گران فروخته است! و اگر قرار باشد به مردی همسایه‌های دور زن کنی هم چنین. و اگر قرار است ادای دموکراسی را در بیاوری آنهم در سرزمینی که تا خدا خدا بوده است زیر چکمه فرعون‌های زمینی و آسمانی گسترده بود... هم چنین. و بهر صورت اسرائیل برای من شرقی از میان همه سرمشق‌ها سرمشقی است در معامله با غرب. که بقدرت روحی يك شهادت چگونه صنعتش را بدوشیم و غرامت از بستانیم و سرمایه‌اش را بکار آبادی مملکت بگماریم و بقیمت چند صباحی تبعیت سیاسی استقرار بکار تازه پای خود بدهیم.

و نکته آخر اینکه این من شرقی فارسی زبان از اعماق تاریخ نظری به یهود دارد. در عهد بوق داریوش و خشایارشا این من بوده‌ام که «استر» را بر تخت نشانده‌ام و «مردخای» را بوزارت برگزیده‌ام و به تجدید بنای هیکل فرمان داده‌ام. و گرچه در کوچه و بازار ری و نیشابور گاهی به تحریک و غرض حاکمی یا نفع فرمانروایی به جهودکشی هم پرداخته‌ام اما مزار «دانیال نبی» در شوش هنوز معجز میکند و «استر و مردخای» در همدان از يك امامزاده صحیح النسب هیچ دست کمی ندارد. اما بگذرید از آن منت نهادن‌ها و بار خودخواهی حماقت آمیز را بر دوش خلق خدا

نهادن‌ها . مراهمان بس که همین دانیال نبی در روزگاری از تاریخ من وزیر بود که اصلا  
نمی‌خواهم بدانم ...

### آغاز يك جذبه

بر سر یکی از تپه‌های حومه اورشلیم بنای یادبودی ساخته‌اند برای تمام آنها که در  
بازداشتگاه‌های زمان جنگ دوم سوخته‌اند یا مرده‌اند یا کشته شده‌اند . با سم «یدوشم» (دست و  
نام ) ( ۱ ) . چهاردیواری عظیم از سنگ خارا . قلوه سنگ‌های سه‌چهار خرواری دره اردن .  
هر يك تپله انگشتی دیوان . و سقفی يك پارچه و قطور بر سر این چهار دیوار . و دری بزرگ  
و زمخت و سیاه از ورق آهن نخاله . و همه‌جا شباهت‌های فراوان با مقبره آخرین کشته‌های  
فاشیسم در رم ( ۲ ) . روزی که بدیدار این بنای یاد بود رفتیم مردی که راهنما بود حسابی  
يك دهن روضه خواند و اشکمان را گرفت . که اگر اون بود و روضه نمی‌خواند هم ، چنین  
میشد . تصویر چه تحقیرها بر دیوار و چه توحش‌ها در تن کوره‌های آدم‌سوزان و چه کیف‌ها  
از پوست آدمی و عکس چه دوکهای سیاهی در پس میله‌ها و چه چشمهایی ... بماند . که من  
قصه روضه خوانی ندارم . همان روز يك خانواده هلندی نیز بزبارت آمده بود که بخاطر  
آنها مراسمی اجرا میشد . دسته‌ای از کودکان دبستانی زیر طاق عریض و سکوت انگیز دخمه‌وار  
بناسرودی خواندند و يك خاخام دعاها کرد و نشانها بآن خانواده دادند و تشکرها کردند  
از پدر آن خانواده که در زمان جنگ پانزده یا بیست یهودی را پناه داده بود و از جهنم گریزانده  
بود . کسی که نشان می‌گرفت کاسبکار مانندی بود با قیافه‌ای اندکی زمخت و دهاتی . اما  
برای آزاده بودن لازم نیست فیلسوف باشی یا سیمای بزرگان داشته باشی . لابد مردی بوده  
دلسوز و همدرد خلق خدا و از دستش هم برمی‌آمده و کسانی را از بنی اسرائیل لای‌صندوقهای  
کالا برکشتی نشانده و رهایی داده . یعنی در سخنرانی کوتاهی که در جواب تشکر اداره -  
کندگان مراسم کرد چنین گفت . و افزود که او در همه این کار کوچک‌هیچ قسمی نداشته  
چیز اینکه جوابی میداده است به جذبه‌ای که در خود بسوی اینهمه فداکاری و  
شهادت و تحمل زجر میدیده . و من آنروز بیاد جذبه‌ای افتادم که در آغاز کار اسرائیل  
مرا - یا بهتر بگویم ما را - از نظری دیگر با اسرائیل می‌خواند . سخن از سال ۱۳۲۷  
است یا کمی پیشتر .

ما دسته‌ای بودیم که در اواخر ۲۶ از حزب توده انشعاب کردیم . بعلمی که من در  
«کارنامه شکست» نشان داده‌ام که هنوز در نیامده . و در جستجوی توجیه خود دقیق‌ترین خبر  
گیران بودیم از آنچه در دیگر احزاب همانند میگذشت . از چنان انشعابی در حزب کمونیست  
هند و بعد از قطع روابط تیتو با مسکو . ضمن این توجیه در جستجوی چیزی بجای «کلخوز»

( ۱ ) مأخوذ است از تعبیری توراتی ( اشعیاء نبی باب ۵۶ - آیه ۵ ) که در آن یهود  
و عده حفظ نامی و دستی ( یاد بودی ) از خود را بکسانی میدهد که چنین و چنان مراسم مذهب  
را حفظ کنند .

( ۲ ) مقصود بنای یادگار Martiri della Fosse Ardeatine است در رم . با  
دری از مفرغ کار «میرکو Mirco» مجسمه ساز معاصر ایتالیایی .

نهادن بودیم که عاقبت به «کیبوتص» دست یافتیم. دکانی بود شاید هنوز هست در لاله‌زار. پارچه فروشی و خیاطی. با اسم «ملاحد» که توزیع کننده نشریات اسرائیلی نیز بود و من آنوقت در مستاجر خانه نادر پور بودم در کوچه نکیسای لاله‌زار و هر روز گذارم از جلو آن دکان بود. آن انتشارات را پشت شیشه می‌گذاشت که مردم ببینند. تا من هم دیدم و گرفتم و خواندم و حسین ملک را خبر کردم و کار بجایی کشید که ما دو نفر شدید مشتری پروپا قرص روزنامه‌ها و مجله‌ها و کتابچه‌های اسرائیلی. و از آن پس بود که حسین ملک چیزی درباره کیبوتص منتشر کرد و سپس «علم و زندگی» وارد گود شد و ما جمعاً شدیم برگرداننده آنچه از سوسیالیسم دهقانی اسرائیل باین مملکت میرسید. و این شهرت کار را بآنجا کشاند که «علم و زندگی» دوسه بار اسرائیلی باین مملکت ولی سخت بیگانه از انگ استالین. پس از آن بود که کتاب «کوئیستلر» را بستی سوسیالیستی ولی سخت بیگانه از انگ استالین. دیدیم در وصف تاسیس یک کیبوتص جدید در متن بدرفتاری همسایگان با اسم «دزدان در شب» دیدیم در وصف تاسیس یک کیبوتص جدید در متن بدرفتاری همسایگان عرب - و تازه این کتاب رانیز بآن علت که نویسنده اش پیش از آن «صفر و بی نهایت» (۳) را نوشته بود حاوی تجربه‌ای دوصد چندان دشوارتر از تجربه وصل و فصل ما با دستگاہ نمرودی استالین. و اینها همه مؤید بود و تسلا بود و توجیه بود. و ناچار جذبہ داشت. «کوئیستلر» هم مثل ما با استالین که بریده بود کارش به کیبوتص کشیده بود. و چرا؟ چون در آنجا اساس برای اجتماعی کردن وسایل تولید کشاورزی در ناحیه‌ای از دنیا نهاده بودند که از سوسیال دموکراسی روس الهام میگرفت و نه از استالین. وسایلها پیش ازینکه استالینی در کار باشد آنها طرح کارشان را ریخته بودند. و آیا این نه خود علت اصلی نزاعی است که میان اسرائیل و روسیه شوروی است که از مهاجرت یهود روس سخت ممانعت میکند؟

این چنین بود که من با اسرائیل آشنا شدم. از آن پس متن محاکمه نورنبرگ را گیر آوردم و خواندم و بعد یک بار دیگر با «عهد عتیق» پیمان تازه کردم و بعد چیزی درست کردم با اسم «کتاب سوم پادشاهان» که هنوز در نیامده است و چیزی دیگر با اسم «رساله پولوس رسول» که در آمده است (۴). از آن تاریخ ببعد مرتب در باره اسرائیل خبر می‌گرفته‌ام و می‌خوانده‌ام تا در بهمن ۱۳۴۲ که باز من هفده روز مهمان دولت اسرائیل بودم و فرصت این را یافتم تا آنچه را در کتابها می‌خواندم از نزدیک لمس کنم و عاقبت ببینم آنچه را که چنین جذبہ‌ای داشت و هنوز دارد.

ازین جذبہ نخستین که بگذرم کشرهای دیگری نیز در کار بوده است که  
میشمارم:

من شرقی غیر عرب فراوان چوب اعراب را خورده‌ام و هنوز می‌خورم. با همه

(۳) این کتاب را در آن واحد دو نفر از ما ترجمه کردند. دکتر وثوقی و علی اصغر خبره زاده که منتشر هم شد. درست در همان زمانی که خود من «بازگشت از شوروی» آندره ژید را ترجمه می‌کردم.

(۴) یک بار در «مهرگان» و اخیراً در مقدمه چاپ دوم «زن زیادی».

باری که از اسلام بدرش من بوده است و هنوز هست ایشان مرا «عجم» میدانند. «رافضی» هم میدانند. محرابی برای تشیع من قائل نیستند و چون بدتر از من چشم به غرب و صنایعش دوخته‌اند اصلاً مرا نمی‌بینند که هیچ، مرا سرخر هم میدانند. بوشهر و بندر عباس من کور شده است تا کویت و بصره او بندر آزاد باشد. دعوی شط العرب از مرگ عثمانی تا کنون میان من و عراقی باقی است. زایر ایرانی چه در عتبات عراق و چه در مکه و مدینه بدرفتاری می‌بیند. در عین حال که تهران من مبدل به پاریس کوچکی شده است... و تازه این عرب اصلاً دیگر عرب نیست. با این همه برای عراقی و مصری و سوری‌های و کویتی که مسلماً هیچکدامشان باز مانده عرب دوره جاهلیت نیستند - تنها منم که هنوز «عجم» مانده‌ام. من، یعنی تنها «عجم» روزگار برای این عرب کادیلاک سوارکنار خلیج! همه اعجام دیگر حالا بدل شده‌اند به سروران و صاحبان نفت. اروپایی و آمریکایی را می‌گویم. حتی ژاپونی. که درین سوی عالم و برای اعراب نه تنها نشانی از عجم بودن ندارند بلکه سکه‌های رایج روزگار ما را با خود باین سومی آورند. تا شیخ... و سعودی بر آن مهر بزنند و بجای خطبه خواندن در مساجد جامع رادیوهاشان فریاد جاز آمریکایی بر دارد ودلی دلی ام کلثوم را. حق هم چنین است. چون روزگاری که این من شرقی در تن برامکه و بنوعمید و بنومهلپ عالم اسلام را می‌گرداند گذشته است و بجای زر جعفری اکنون دلار و لیره مسلط بر بازار بصره و بغداد و شام است! و البته که در چنین اوضاعی کویتی حق دارد که مرا نبیند در حالی که هنوز بازوی کاری ساحل نشینان فارس که از فقر و بیماری و عطش زاد و بومشان گریخته‌اند بنای معجل دولت نفتی او را بالا برده است! و عراقی البته که حق دارد که شط العرب را دم بدم بروی خرمشهر ببندد چرا که تنها صادرات خاک عراق که بصورت مهر نماز باین سومی آید درست مساوی است با صادرات خرماي خوزستان. این همه را می‌گویم نه بقصد طرح يك دعوی... و نه بقصد تجدید کینه‌ای یا از سر کوه نظری سیاستمداران نه‌ای. اینها همه درد دلی است تا بدانیم که من شرقی بچه‌روزی گرفتار است، و ما شرقیان بطور کلی. در روزگاری که اروپای غربی تنها با بوق بازار مشترك خود حتی گوش آمریکا را کر کرده است ما در درون چنین دیوارهای قوطوری بچنین فضاهاى تنگی قناعت کرده‌ایم. من عجم ازین سر میزنم که تازه عجم نیستم و او که عرب است از آن سر میزند که تازه عرب هم نیستم. و آنوقت درین میانه رهبران سیاسی مصر هم برای من دعوی خلافت اسلامی دارند. برای من که بزعم ایشان رافضی‌ام! و تازه خود این رهبر خلافت اسلامی مصری کیست؟ همانکه بضربه اول خالد بن ولید حتی زبان و ادب خویش را فراموش کرد و پس از قرن‌ها سواری دادن به مملوکان اکنون بر کوهان سنگی اهرام نشسته است و کلثوپاترا را بعنوان بدل مایتجلل «جینالولو» بر پرچم ادبیات و مطبوعات غرب زده خود کوبیده و بتماشای آثار فراعنه از چهار گوشه عالم جهانگرد گدایی می‌کند و با این همه دعوی خلافت اسلامی دارد! و این رهبر مصری هم حق دارد. چون روزگاری بود که من يك گوشه قالی را در آبادان تکان دادم و او چهار پنج سال بعد بحرکت گوشه دیگر همان قالی درسوئز جست و خیزی کرد - بگمان اینکه کرسی او را جبرئیل تکان میداده. و پس از همه این اعراب اصیل ترین‌شان سعودیانند که همچو... (۵) در منجلابی از نفت سرگرمند که دست قضای الهی در هزار و چهار صد سال پیش کعبه را همچون گوهری در میانش نشانده است.



و البته که این گوهر اکنون دیگر برای امرای سعودی ارزشی ندارد . سرایشان بیست سالی است که . . . نفت گرم است . اگر روزگاری بود که زیارت من و امثال من شرقی خرج یکساله معیشت تمام باده نشینان حجاز را میداد اکنون از ریزه سفره نفت است که زاد و ورود سعودی بر آن شلنگ تخته‌ها میزنند و شتران بادیه رانیز حق‌هاست . و این سعودی که احترامی برای خود کعبه قائل نیست برای من چه احترامی می‌تواند قائل باشد که زائر کعبه بوده ام ؟ کعبه او اکنون به ریاض و ظهران نقل مکان کرده است که دگل چاههای نفت بجای گلدسته مساجد در زمین‌هایش روئیده . و اگر هنوز سعی میکنند سعی میان صفا و مروه نیست - سعی میان « آرامکو » و « استاندارد اوپل » است . یا سعی میان پاریس و نیویورک بسا حرمسرایسی در پشت سر و آبروریز اسلام و با همه فضاحت‌هاشان و معالجه بسو اسیرها و پروستات‌هاشان .

و این منی که ازین اعراب بی‌اصالت چنین چوبها خورده است اکنون از حضور اسرائیل در شرق ... از حضور اسرائیل که میتواند لوله نفت شیوخ را ببرد و نطفه طلب حق و انصاف را در دل هر عرب بدوی بنشانند و سرخرها بسازد برای حکومت‌های بی‌قانون عهد دقیانوسی ایشان . این پوسته‌ها که بر پایه درخت تنومند اسلام درین صحراهای قفر مانده‌اند ، بعلافت سوسماری که روزگاری زندوزایی داشته باید به تندباد وحشت حضور اسرائیل ازجاکنده شوند تا من شرقی بتواند ... حضور اسلام را لمس کند که اکنون ... در سراسر شرق می‌کوبندش و حضورش را به حضوری مخفی بدل کرده‌اند و بی‌دسترسی به وسایل انتشاراتی و منابع کسب خبر در خواب اصحاب کهف فروش کرده‌اند ... (۶)

جلال آل احمد

(۶) و آنچه دیدید - هر چند به تمام نیاوردیمش - گویا نخستین بخش کتابیست که به « چاپ زده » خواهد شد .